

در جست‌وجوی علوم انسانی بومی

دکتر عبدالحسین خسروپناه (رئیس پژوهشگاه حکمت و فلسفه اسلامی)

علوم انسانی بومی یعنی چه؟ این علوم در نگرش به انسان چه مسیری را طی می‌کند؟ این نوشتار به اختصار وجه تمایز آن با دیدگاه آگوست کنتی را می‌نمایاند و اهمیت توجه حوزه‌های علمیه به فلسفه‌های مضاف را یادآور می‌شود.

اخلاقی انسان را مشخص کرده است، اما این مباحث با روش نقلی مطرح می‌شود. از طرف دیگر برخی مباحث در حوزه کلام و اعتقادات هم وجود دارد که درباره صفات و افعال خدا صحبت می‌کند و در آن جا به انسان گفته می‌شود که باید به این امور اعتقاد داشته باشد. پس علوم دینی و اسلامی گاه در مورد اعتقادات انسان سخن می‌گویند و گاه درباره افعال فقهی و اخلاقی او؛ بنابراین علوم اسلامی که در حوزه علمیه بحث می‌شود و حوزه علمیه متولی آن است، بخشی از علوم انسانی است. علوم اسلامی با این تعریف به یک معنا زیرمجموعه علوم انسانی قرار می‌گیرد.

اما گاهی مقصود از علوم انسانی تعریفی است که پوزیتویست‌ها مطرح کرده‌اند و آن را دانشی می‌دانند که با روش تجربی درباره انسان بحث می‌کند. در این تعریف علوم انسانی به معنای انسان‌شناسی تجربی است و از این جا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت، علوم تربیتی و اقتصاد تجربی شکل می‌گیرد و زیرمجموعه علوم انسانی تجربی می‌شود. حال اگر ما مرادمان از علوم انسانی این تعریف باشد حوزه‌های علمیه کاری به این علوم انسانی ندارند. مختصر این که علوم انسانی مورد نظر حوزه علمیه متن محور و این نوع علوم انسانی، تجربه محور است.

البته، منظور این نیست که ما نمی‌توانیم در علوم انسانی تجربی هیچ پیوندی با علوم اسلامی برقرار کنیم. علوم انسانی تجربی اگر چه تاکید بر تجربه دارد ولی مبتنی بر یک سری مبانی متافیزیکی است. مثلاً پرسش‌هایی همچون انسان چیست و چه ابعادی دارد؟ آیا تنها یک موجود جسمانی است یا وجود روحانی هم دارد؟ آیا انسان تنها نیازهای مادی و جسمانی دارد یا دارای نیازهای معنوی و روحانی هم هست؟ ناظر بر مبانی متافیزیکی علوم انسانی است که گرچه علوم

اما گاهی مقصود از علوم انسانی تعریفی است که پوزیتویست‌ها مطرح کرده‌اند و آن را دانشی می‌دانند که با روش تجربی درباره انسان بحث می‌کند. حوزه‌های علمیه کاری به این علوم انسانی ندارند.

حکمت نزد فارابی معنای عامی داشت که حکمت نظری و عملی را در برمی‌گرفت. حکمت نظری شامل الهیات، ریاضیات و طبیعیات بود و حکمت عملی هم اخلاق و سیاست مدنی و تدبیر منزل را در بر می‌گرفت این‌که فارابی بین حکمت و شریعت پیوند برقرار می‌کرد به این معناست که او در واقع کل حکمت به معنای عام را با شریعت هماهنگ می‌دانست. حکمت را نباید دانش خاصی مانند فلسفه غربی در نظر گرفت. جامعه‌شناسی از نظر آگوست کنت یک دانش تجربی بود و وی به یک معنا، مؤسس پوزیتویسم و تجربه‌گرایی به شمار می‌رفت و اصالت را به تجربه می‌داد. نمی‌توان گفت که حوزه علمیه مبانی علوم را بر حکمت می‌داند یا جامعه‌شناسی. حوزه علمیه وظیفه‌اش شناخت، تبیین و معرفی دین است؛ در واقع به یک معنا اصالت را به علوم دینی می‌دهد، یعنی علمی مبتنی بر متن دینی که همان قرآن و روایات است. البته، در علوم دینی و اسلامی از عقل و گاهی از تجربه هم استفاده می‌شود ولی سنخ علوم دینی با علوم حکمی و علوم تجربی متفاوت است. از لحاظ رویکرد شناسی و روش‌شناسی این دو تافته جدا بافته‌ای هستند.

در علوم تجربی و جامعه‌شناسی از منظر آگوست کنت روش محدود به تجربه است و وی اعتقادی به عقل و نقل نداشت. علوم دینی و علوم اسلامی هم مبتنی بر روش نقلی و دینی و در کل متن محورند. ما باید ابتدا روشن کنیم که علوم انسانی در چه معنایی مورد نظر ماست. گاهی منظور از علوم انسانی هر دانشی است که پیرامون انسان بحث می‌کند و از هر روشی استفاده می‌کند تا به استنتاج برسد. از این منظر بخش مهمی از علوم اسلامی به علوم انسانی اختصاص دارد. برای مثال دانش فقه، اخلاق و سایر مباحثی که از قرآن و سنت استخراج می‌شود درباره انسان است و باید‌ها و نبایدهای فقهی و

دین اکتساب می‌کنند به شبهات پاسخ مناسبی بدهند. البته نگارنده اعتقاد ندارد که این ادعاهایی که در حوزه علوم انسانی شده برگرفته از تجربه است. خیلی از آنها، ادعاهای فلسفی‌اند که به نام علوم انسانی تجربی در جامعه مطرح می‌شوند و بر مبنای عقل استدلالگر و عقل دینی هم نیستند.

اما جهت دوم ورود حوزه‌ها به علوم انسانی این است که علوم انسانی مبتنی بر یک سری مبانی فلسفی و کلامی‌اند. اگر حوزه‌های علمیه وارد علوم انسانی شوند این مبانی فلسفی و کلامی علوم انسانی را می‌شناسند و وقتی به این شناخت رسیدند، قادر خواهند بود فلسفه و کلام کارآمدی را تدوین کنند. اگر فلسفه و کلام ساختاری منطقی، جامع و گسترده نسبت به حوزه علوم انسانی پیدا کند، آن وقت علوم انسانی هم کارآمد می‌شود و رویکرد اسلامی پیدا می‌کند. این کار مبناسازی را باید حوزه‌های علمیه انجام دهند. وظیفه اصلی حوزه‌های علمیه تدوین مبانی فلسفی و کلامی علوم انسانی است تا از آن طریق دانشمندان علوم انسانی بتوانند به تئوری‌های جدیدی دست یابند که هماهنگی بیشتری با دین داشته باشد.

حوزه و تأسیس روش‌شناسی جدید

حوزه باید به تأسیس روش‌شناسی علوم انسانی و اسلامی بپردازد. علوم انسانی موجود، مبتنی بر یک روش‌شناسی برگرفته از فلسفه غرب است. یعنی فلسفه غربی یک مدل به عالمان علوم انسانی داده است که با آن روش‌شناسی مبتنی بر آن فلسفه، مسائل علوم انسانی را بررسی و تبیین می‌کنند. حوزه‌های علمیه اگر بخواهند با

همین اسلوب موجود در علوم انسانی، به این علم بپردازند، حاصلش چیزی بیشتر از علوم انسانی مدرن غربی معارض با دین نخواهد بود. در طرف دیگر هم حوزه علمیه اگر بخواهد با همان اسلوب قدیمی‌اش خودش، که کاملاً عقلی و نقلی است، علوم انسانی را دنبال کند، حاصل آن، علوم انسانی تجربی متناسب با دنیای امروز نخواهد بود. حوزه‌های علمیه باید به فکر تأسیس علوم انسانی تجربی باشند تا این علوم انسانی تجربی بتواند با علوم انسانی تجربی دنیای مدرن رقابت کند. پس اولویت اول حوزه‌های علمیه در این مورد، کشف روش‌شناسی و اسلوب پر قدرت و قابل ترویج در جهان است که هم تجربه‌پذیر و هم مبانی آن مبتنی بر فلسفه و کلام اسلامی باشد. در این صورت است که دستاوردهای علوم انسانی با آموزه‌های دینی تعارض پیدا نخواهد کرد.

اکنون مراکز ماند پژوهشگاه حوزه و دانشگاه یا مؤسسه امام خمینی^(ع) که زیرمجموعه حوزه علمیه هستند، وارد مباحث علوم انسانی مدرن شده‌اند. ولی این مراکز بیشتر به تعارض‌ها پرداخته و کار روش‌شناسانه انجام نداده‌اند. اگر بخواهیم کار روش‌شناسانه انجام دهیم باید فلسفه‌های مضاف شکل بگیرد. حوزه‌های علمیه اگر تنها به همین فلسفه امور عامه به معنای اخص توجه نمایند و به فلسفه مضاف ورود نکنند و فلسفه جامعه، اقتصاد و روان‌شناسی را مورد غفلت قرار دهند، طبعاً به روش‌شناسی جدیدی دست نخواهیم یافت.

انسانی تجربی به آنها جواب نمی‌دهد، اما به هر حال مکتب و فلسفه باید به این پرسش‌ها پاسخ گوید. ما این سؤال‌ها را می‌توانیم در علوم اسلامی پاسخ دهیم و بعد با روش تجربی هم می‌توان به سؤالات تجربی و ارتباط بین پدیده‌های فردی یا اجتماعی انسان پاسخ داد.

مختصر این که علوم انسانی نزد فارابی علوم انسانی عقلی است در حالی که علوم انسانی آگوست کنتی علوم انسانی تجربی است و اگر علوم اسلامی را هم به یک معنا زیرمجموعه نوعی از علوم انسانی قرار دهیم، این علوم انسانی، علوم انسانی نقلی و متن محور است.

به هر حال، مهم این است که از ابتدا روشن کنیم که مراد ما از علوم انسانی چیست. اگر علوم انسانی تجربی مد نظر باشد، در این صورت فلسفه و الهیات و علوم قرآن و حدیث را شامل نمی‌شود. اکنون علوم انسانی در دانشگاه‌های ما یک معنای عام دارد که هم علوم عقلی، مانند فلسفه، هم علوم نقلی مثل علوم قرآن، حدیث، فقه و اخلاق و هم علوم تجربی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را در بر می‌گیرد. یعنی در دانشگاه‌های ما علوم انسانی یک معنای خیلی عام و گسترده دارد. اگر مقصود علوم انسانی تجربی باشد،

نسبت آن با فلسفه و کلام، نسبت بنا به مبناست، یعنی

فلسفه و کلام هر دو برای علوم انسانی تجربی مبنا می‌شوند. اما این که فلسفه مقدم است یا کلام، باید گفت که طبعاً فلسفه بر کلام تقدم دارد و کلام مبتنی بر مبانی فلسفی است. بنابراین ما ابتدا باید بعضی مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی را از فلسفه کسب کنیم و از آن طریق وارد مباحث کلامی شویم. علوم کلامی، نیازمند اصول و مبانی‌ای است که از حکمت به دست می‌آید. هر چه مبانی فلسفی پیش می‌رود می‌تواند ارتباط هر منو تیکی و غیر هر منو تیکی با کلام

برقرار کند. مثلاً وقتی حکمت وارد الهیات به معنای اخص می‌شود، بعضی از گزاره‌ها را باید از علم کلام بگیرد. اما الهیات به معنای اعم را در واقع خارج از کلام می‌دانند. پس حق تقدم در ابتدا با حکمت است و بعد کلام و در آخر علوم انسانی تجربی. حال اگر علوم انسانی به این معنا مد نظر باشد که در آن هم از علوم حکمی، هم از علوم نقلی و هم از علوم تجربی بحث می‌شود در این صورت نسبت کلام و فلسفه با علوم انسانی، نسبت جزء به کل است. یعنی علوم انسانی کلی است که حکمت و کلام جزء آن است.

حوزویان و علوم انسانی

حوزه‌های علمیه در چند جهت باید وارد حوزه علوم انسانی شوند. یکی از این جهت که علوم انسانی غربی و علوم انسانی مدرن، چالش‌هایی را با دین به وجود آورده‌اند. مثلاً علم اقتصاد کلاسیک یا نئوکلاسیک، ادعاهایی دارد که با بعضی از مبانی فقهی و کلامی اقتصاد اسلامی در تعارض است یا این که ادعاهایی در روان‌کاوی فروید وجود دارد که با دین اسلام تعارضاتی دارد. حتی در جامعه‌شناسی دین هم افرادی مانند مارکس و دورکیم و آگوست کنت تئوری‌هایی مطرح کرده‌اند که با نظریه فطرت اسلامی سازگاری ندارند. از این جهت لازم است که عالمان دینی در حوزه‌های علمیه به این مسائل ورود کنند، علوم انسانی مدرن را بشناسند و با شناختی که از طرف تعارض

وظیفه اصلی حوزه‌های علمیه تدوین مبانی فلسفی و کلامی علوم انسانی است تا از آن طریق دانشمندان علوم انسانی بتوانند به تئوری‌های جدیدی دست یابند که هماهنگی بیشتری با دین داشته باشد.